

«دیگری» و «قاعده طلایی» در اندیشه سیاسی سده‌های میانه مسیحی

سعید ماخانی

دانش‌آموخته دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تهران

Saeid_makhani@ut.ac.ir

چکیده: قاعده طلایی، به سان اصلی بنیادین در رابطه مومنان مسیحی با دیگری، در انجیل متی، ۱۲: ۷ بدین سان آمده بود: «هر آن چه می‌خواهید آدمیان از برای شما کنند، خود بهر ایشان کنید، این است شریعت (*Lex*) و کتاب‌های پیامبران». تا سده دوازدهم میلادی، این اصل به عنوان قاعده‌ای که باید رفتار مومنان را در اجتماع عیسوی تعیین کند، مبنای عمل بود و در سنت الهیاتی همواره مورد تفسیر متألهین مسیحی قرار می‌گرفت. بر این اساس، در شهر (*civitas*)، مومنان باید رفتاری پیشه می‌کردند که ترجیح می‌دادند «دیگری» هم چنین رفتاری در برابرشان پیشه کند. البته، حقوقدانان رومی به این اصل نظر داشتند و آن را یکی از معانی «حق/ *ius*» در رابطه بین فرد و دیگری در شهر فرض می‌گرفتند، و آن را در بُعدی سلبی به کار می‌بردند: «هر آن چه نمی‌خواهید آدمیان از برای شما کنند، خود بهر ایشان مکنید». از این روی، قاعده طلایی تا نوزایی سده دوازدهم میلادی با «قانون طبیعی/ *lex naturale*»، که هم‌پایه شریعت بود، برابر گرفته می‌شد و نسبتی با «حق طبیعی/ *ius naturale*» نداشت، و نمی‌توانست هویت فرد را در بهره‌مندی از حقوقی غیرقابل خدشه در برابر دیگران حفظ کند و امکان کنشی فعالانه را برای آدمی پذیرا باشد. برای نخستین بار، در سده دوازدهم و به همت گراتیان و حقوقدانان شرع، بُعد سلبی و ایجابی قاعده طلایی در هم آمیخت و قاعده طلایی با «حق طبیعی» یکی دانسته شد: حقی که مومن مسیحی به مثابه انسان طبیعی در برابر دیگری دارا بود. در حالی که تا پیش از این، قاعده طلایی به معنی «قانون طبیعی»، منطق الفراغ شرع را نفی می‌کرد، توازی قاعده طلایی و حق طبیعی سبب می‌شد تا مومن مسیحی سپهری «اباحی/ *permissio*» را هم در برابر خود ببیند. پس از ابتکار گراتیان در پیوند دادن حق طبیعی و قاعده طلایی، بعدها، دیگر حقوقدانان شرع کوشیدند تا با پیوند «سیادت/ *dominium*» و حق، جنبه تملک‌آمیز و مطلق حق آدمی در برابر دیگری را تصریح کنند، مطلبی که سبب شد حقوقی را برای فرد در برابر دیگری به رسمیت بشناسد که دیگر قابل دست‌اندازی نبود. بنابراین، حق فرد در برابر دیگری واجد سیادتی بود که به طور هم‌زمان هم برای تملک سوبرکتیو فرد بر دارایی‌هایش در نظر گرفته می‌شد و هم به معنای اقتدار تام او بر آن دارایی‌ها قلمداد می‌شد. بنابراین، پرسش مقاله حاضر بدین قرار است: «دیگری، به مثابه عنصری بنیادین در قاعده طلایی، چگونه خود را به عنوان عنصری مستقل و واجد حق در ساحت اندیشه سیاسی سده‌های میانه معرفی کرد و بر روابط قدرت در دوران میانه مسیحی تأثیر گذاشت؟».